

## L فلسفه‌های دیگر

پارسیایی در تفکر، ایستایی در عمل و بی‌نیازی در هدف،  
مهم‌ترین مولفه‌های فلسفه و تفکر هندی است

# فلسفه به سبک هندک

سپیده معظمه حسین پور

حکمت شرقی در طول دهه‌های اخیر با استقبال بسیاری از سوی غربی‌ها مواجه شده است. هر ساله هزاران نفر از علاقه‌مندان تفکر شرق پا در این راه می‌گذارند و به قصد بازدید از زیارتگاه‌ها یا با هدف اقامت در معابد مشرق زمین به سوی کوه‌های تبت یا شهرهای مقدس چین یا کشور هزارمذهب هند روی می‌آورند. در این میان سنت هزاران‌ساله هند که آمیزه‌ای از مذاهب و مکاتب فکری بودایی، هندو، جین و... است، جایگاهی ویژه دارد چرا که نمایندگان این سنت، با تأکید بر پارسیایی در تفکر، ایستایی در عمل و بی‌نیازی در هدف، امکان تحقق حیاتی را نوید می‌دهند که امروزه، جوانان مغرب‌زمین، بیش از هر کسی به آن نیازمندند. اگر از منظری تاریخی به این موضوع بنگریم در می‌یابیم که خاستگاه ارتباط دو اندیشه غربی و هندی به دوران یونان باستان بازمی‌گردد به طوری که با طلوع تفکر فلسفی در یونان، این اندیشه‌ها وارد هند شد و تفکر هندی به طرق مختلف تحت تأثیر فرهنگ یونانی و پس از آن فرهنگ هلنی قرار گرفت؛ به این معنی که قسمت اعظم آراء و اندیشه‌های یونانی نه از طریق مراکز علمی هلنی واقع در خاور نزدیک، بلکه به صورت غیرمستقیم بعد از آنکه صبغه محلی به خود گرفتند به هند سرایت کردند. بنابراین می‌توان از یک ارتباط دوسویه سخن گفت؛ ارتباطی که همچنین بر فرهنگ و اندیشه ایران زمین نیز تأثیر گذاشت و فرهنگ غنی ایرانیان را در جریان یک فرایند مبادله فکری (از یک سو با هند و از سوی دیگر با یونان) قرار داد و این همان جریانی است که بعدها جهان اسلام نیز وارد آن شده و زمینه شکل‌گیری تمدن طلایی اسلام در سده‌های دوم تا چهارم هجری فراهم می‌شود. در متن حاضر به جریان فلسفه و تفکر در هند پرداخته می‌شود؛ فلسفه‌ای که بیش از ۵ هزار سال سابقه داشته و متفکران و رهبران معنوی فراوانی را در خود پرورش داده است. فلسفه در سرزمین پهناور هند زاده تامل و تفکر بی‌وقفه حکیمانی است که هرگز بر آنان پیامبری نازل نشد و کتاب منزلی هم با خود نیاورد اما این همه موجب نشد که آنان نگاه خود را از آسمان فرو گیرند و به اندیشه درباره امر متعالی و تبیین جایگاه انسان در هستی و غایت زندگی انسانی نپردازند بلکه برعکس، کوشیدند تا از راه تفحص و تدبیر درباره نفس انسان به تبیین ماهیت موجود متعالی بپردازند. لذا می‌توان گفت سر و کار پیدا کردن متفکران هندی با موضوعاتی که ما به طور سنتی در قلمرو فلسفه جای می‌دهیم، عامل فراهم آمدن زمینه‌های لازم برای نیل به هدفی متعالی، یعنی ورود به ساحت دین، اخلاق و عرفان بوده است.



فلسفه هندی همراه با فلسفه چینی یکی از مطرح‌ترین سنت‌های تفکر نظری شرق است. فلسفه هندی که در قالب زبان هند و اروپایی سانسکریت بیان شده، متشکل از مکاتب متنوع فکری و چشم‌اندازهای متفاوتی است که مجموعاً بدنه اصلی مباحث و نظر ورزی‌های عقلی هند را برمی‌سازند. از میان مکاتب کلاسیک اصلی تفکر هندی می‌توان موارد زیر را برشمرد:

۱- مکاتب فلسفی هندی موسوم به راست‌گیش که شامل اگزیسیس (میاماسا)، ودانتا و زیرشاخه‌های متعدد آن، اتمیسم (وایششیکا)، منطقی (نیاپا)، تحلیلی (سامخیا) و یوگااست ۲- مکاتب بودیستی (موسوم به ناراست‌گیش) مادهیامیکا، ایدئالیسم بودیستی (یوگاکارا) و آبیهیدهارما که خود شامل زیرشاخه‌های گوناگون است. فلسفه هندی همچنین شامل فلسفه‌های ماتریالیستی و شکاک کارواکا و مکاتب دینی جنیسم هم هست.

فلسفه هندی کلاسیک از حدود سال ۱۰۰ پیش از میلاد آغاز شده و تا ۱۸۰۰ پس از میلاد که مصادف با آغاز عصر مدرن است، امتداد می‌یابد. اما تفکر باستانی هند که در یک معنای وسیع می‌توان آن را فلسفی هم خواند، ریشه در ۱۵۰۰ قبل از میلاد داشته و در کتب مقدس تحت عنوان «ودا» نمود یافته است. این اندیشه باستانی همچنین شامل رساله‌های عرفانی‌ای با نام اوبانیشادها (۷۰۰ تا ۴۰۰ پیش از میلاد)، نوشته‌های بودیستی اولیه (۳۰۰ پیش از میلاد تا ۵۰۰ پس از میلاد) و اشعار سانسکریت بهاوا-گیتا (آوای خدا، ۲۰۰ پیش از میلاد تا ۲۰۰ پس از میلاد) هم می‌شود. فلسفه کلاسیک هند در نسبت با تفکر باستانی کمتر با امور روحانی سر و کار دارد؛ در عوض بر

پرسش‌هایی در باب نحوه زندگی روزمره و شناخت امور تأکید می‌کند. فلسفه هندی دوره‌های کلاسیک متأخر و مدرن (از سال ۱۲۰۰ تا کنون) تا حد زیادی از تفکر دینی و روحانی هندی متمایز است اما استثنائاتی هم وجود دارد؛ از جمله فلسفه‌هایی که توسط طرفداران مشهور فلسفه باستانی هند ارائه شده؛ کسانی چون سری ارویندو خوزه- یک انقلابی ملی‌گرا که مخالف سلطه انگلیس بر هند در اوایل قرن بیستم بود- و ساروپالی رادهاکریشنان- رئیس‌جمهور هند در سال‌های ۱۹۶۲ تا ۱۹۶۷- که بلافاصله پس از مبارزه ملی برای استقلال به ارائه تفکرات خود پرداختند. فلسفه هندی، فلسفه‌ای جامع، غنی و پیچیده است. محققان نه تنها معانی و دریافته‌های این فلسفه را تحلیل می‌کنند بلکه آموزه‌های کلاسیک آن در باب شناخت و زبان را هم مورد بررسی قرار می‌دهند.

○ نسبت فلسفه هندی و فلسفه غرب تمدن‌های هندی و غربی برای مدتی در حدود ۲۵۰۰ سال به اشکال مختلف با یکدیگر در ارتباط بوده‌اند. به عنوان مثال در قرن چهارم پیش از میلاد پادشاه یونان لشکریان خود را از رودخانه سند که هم‌مرز با حاشیه غربی شبه‌قاره هند است عبور داد. به همین ترتیب زمانی که مبادلات بازرگانی به صورت مستمر و مداوم درآمد، ارتباط سیاسی میان هند و غرب هم تا قرن ۱۶ میلادی از اهمیت فراوانی برخوردار شد. دیدگاه‌های فلسفی و دینی غرب به واسطه نمایندگان سیاسی و بازرگانی که در قرون ۱۵ و ۱۶ میلادی به شبه‌قاره سفر می‌کردند، به هند وارد شد. بعضی از محققان استدلال کرده‌اند که افلاطون‌گرایی و

بودا معلم مقدس و متفکر هندی، یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین شخصیت‌های تاریخی هند است. نام واقعی بودا اسپیدار تاگا و اتما بوده و در حدود ۵۶۰ تا ۴۸۰ پیش از میلاد در شمال هند زندگی می‌کرده است. بودا پایه‌گذار فلسفه و تفکر بودیسم است که نه تنها جایگاه خاصی در تاریخ فلسفه هند دارد بلکه به تعبیری یکی از فلسفی‌ترین ادیان جهان به شمار می‌آید.

نوافلاطونیان بسیار متأثر از تفکر هندی بوده است. با وجود این سنت‌های فلسفی هند و غرب تقریباً بی‌خبر از یکدیگر گسترش یافتند و تا عصر مدرن، تنها نشانه‌های اندکی از تأثیر پذیری آنها از یکدیگر دیده می‌شود.

در تقابل با این دیدگاه، می‌توان علایق مشترک و مواضع عقلانی بین فلسفه هند و غرب را تشخیص و تمییز داد؛ مواضعی که به عنوان مثال با منطق و معرفت‌شناسی سروکار دارند. علاوه بر این، زمانی که فلاسفه هندی می‌پرسند «واقعیت چیست؟» (موضوع متافیزیکی) و برای پاسخ به این پرسش به تجربه و گفتمان روزمره توجه می‌کنند، دیگر علایق موازی با سنن غربی آشکار می‌شود.

از سوی دیگر، تعارضات میان تفکر غربی و هندی بر گرایش‌های مذهبی و فلسفه دینی غالب شد. به عنوان مثال، نوع مشخصی از خداپاوری هندی مشابهت‌های آشکاری با یک خداپاوری غربی دارد. اما نیروانا (روشنگری) که هدف بودیسم است، یا وحدت رازورانه ادویتا و دانتا (این ایده که همه واقعیت یک وجود روحانی واحد است) و همچنین تئوری زره کردن صور بنیادی چند خداپاوری در هندوئیسم، مثال‌هایی از فلسفه هندی هستند که نظیری در فلسفه غرب ندارند.

اخلاقی‌ترین آموزه‌ها در فلسفه هندی را می‌توان در ادبیات هندی یافت اما ادبیاتی که بسیار متأثر از باورهای دینی است. اشکال غربی گزاره‌های اخلاقی (انسان باید به فلان شیوه خاص رفتار کند) به این دلیل که... در فلسفه هندی هم کاربرد دارد. به عنوان مثال این استدلال معروف چین‌ها که چون حیوانات قادر به درک رنج هستند، انسان‌ها ملزمند آسیبی به آنها نرسانند اما برخلاف غرب یک اختلاف کوچک در ملاک ترم‌های (استانداردها) اخلاقی وجود دارد؛ فلاسفه کلاسیک هندی بیشتر با تکیه بر نگاهی که در هند به اعمال یا عادات (کارما) و نوزایی یا باور به تناسخ وجود دارد، به اخلاق می‌نگرند. با وجود این، فلسفه هندی به مثابه یک حس اخلاقی تماماً پالایش شده شناخته می‌شود؛ امری که در جینیسم، بودیسم و هندوئیسم مشترک است.

○ **تأثیر مذهب** همان‌گونه که اشاره شد، فلسفه در هند با هدف ارائه راهکارهای عملی برای خوب زیستن پدید آمده است. همه تبیین‌ها، مفهوم‌پردازی‌ها و نظریه‌ساختن‌ها باید به عمل بینجامد. هدف فیلسوف هندی در اصل، یاری دادن به انسان برای صعود به مرتبتی بالاتر و والاتر در عرصه هستی است؛ پس او به غیر از تبیین و توصیف باید بتواند به هنجارها و غایاتی روشن، صریح و تعریف شده رهنمود شود. فلسفه در هند یک فرایند است که نقطه عزمیت آن یاس از اجبار انسان به زندگی در این جهان مادی و رنج زیستن است و نقطه پایانی آن، رهایی و آزادی از این رنج و محنت و متوقف کردن چرخه حیات از تولدهای مکرر و پایان‌ناپذیر است.

به لحاظ تاریخی، برخلاف فلسفه در غرب که مکتب‌ها بی‌درپی یکدیگر و نوعاً بر پایه نفی مستدلانه مکتب پیشین پدید آمدند، مکتب‌های فلسفی در هند به موازات و شانه‌به‌شانه هم رشد کردند و ایراد و اشکال این مکتب‌ها به هم، نه فقط به ناپدید شدن آنها نینجامید بلکه پاسخگویی و رد اشکال‌ها سبب شکوفایی و گسترش آنها شد. یکی از دلایل این امر که همچنین از دیگر موارد افتراق فلسفه هندی از فلسفه غرب است، همراهی باورهای مذهبی یا دیدگاه‌های فلسفی است. اساس اندیشه فلسفی در هند، بر مبنای آموزه‌های ۴ کتاب دینی وادها استوار است و فلسفه هندی چیزی نیست به غیر از تفسیر و شرح و بسط عقلانی وادها. از میان ۹ مکتب اصلی فلسفه هند، ۶ مکتب در جهت توجیه آموزه‌های وادها شکل گرفته و ۲ مکتب بودا و چین در جهت نفی آنهاست و فقط یک مکتب چارواکا غیر دینی است؛ در نتیجه فلسفه در هند دارای ماهیتی دینی است و با آموزه‌های کتاب مقدس هندوان نفی یا اثباتا رابطه مستقیم دارد.

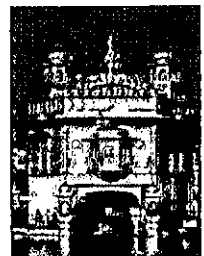
بنابراین در حالی که فلسفه‌های غربی و اسلامی در دینی‌ترین صورت خود می‌کوشند خویش را با معرفت دینی سازگار کنند (چون ماهیتاً با دین متفاوتند)، فلسفه هندی از مبدأ دین حرکت خود را آغاز می‌کند.

○ **اخلاق در فلسفه هندی** همه مکاتب فلسفی هند به وجود یک قانون کائناتی که امور عالم را بر اساس اصول اخلاقی اداره می‌کند، باور دارند. از این قانون در وادها با اصطلاح رتایاد می‌شود. این قانون، هم در جهان انسانی (عالم صغیر) حاکم است و هم در همه هستی (عالم کبیر). طبق این قانون کائناتی، همه امور جهان بر پایه یک الگوی اخلاقی هدفدار اداره می‌شود و تمامی تغییر و تحول موجود در طبیعت رو به سوی صورت نهایی همین الگو دارد. اساساً در تفکر هندی، هیچ چیز ثابت و بی‌تغییر نیست و در هر شیء مدام پروسه تبدیل و تحول پیش می‌آید.

بودا همچون هراکلیت یونانی می‌گفت که همه چیز در حال جریان و حرکت است. پایه اخلاق در تفکر هندی همانند دین زردشت روی اصولی مانند گفتر نیک، کردار نیک و پندار نیک قرار دارد.

بودا بزرگ‌ترین تقواها را هم‌مردی، نوع دوستی، متانت و خون‌سردی، میانه‌روی و صلح‌خواهی می‌دانست. در درس‌های اخلاقی او سکوت مهم‌تر از پر حرفی است؛ جهان بی‌ارزش است و زمان ناپایدار و در حال گذر، و انسان باید همیشه دست رد به سینه قدرت‌طلبی بزند. از همین رو بودا همواره از پیروان خود می‌خواست که به جهان «نه» بگویند و موجب مرگ و آزار و جراحت موجودات زنده نشوند.

هدف از اخلاق و تقوا، رسیدن به مرحله نیروانا است که این خود منجر به توقف چرخه باززایی حیات (تناسخ) شده و تولد مجدد را ناممکن می‌کند. نیروانا رسیدن به آرامش



سرزمین‌های متنوع آب و هوایی، نژادی، زبانی و دینی بسیاری بر خوردار است. جز آیین هندو، هندو وجود دارند. ادبیاتی همچون اسلام، مسیحیت، یهودیت و دین زرتشتی از عمده‌ترین ادیان غیر بومی هند به‌شمار می‌آید.

## فلسفه هندی همراه با فلسفه چینی یکی از مطرح ترین سنت های تفکر نظری شرق است. فلسفه هندی که در قالب زبان هندواروپایی سانسکریت بیان شده، متشکل از مکاتب متنوع فکری و چشم اندازهای متفاوتی است که مجموعاً بدنه اصلی مباحث و نظرورزی های عقلی هند را بر می سازند

○ **متافیزیک هندی** عقیده رایج در میان مکاتب فلسفی هند - یعنی باور به تناسخ یا باززایی - ریشه در نهضت های ریاضت مداری همچون آیین چین و آیین بودا دارد. به طور کلی اندیشه تناسخ مبتنی بر این فرض است که انسان به طور مکرر در صور مختلف زاده می شود؛ «در آسمان به صورت خدا، در دوزخ به صورت شبح یا در زمین و در دل طبیعت به اشکال مختلف موجودات از حشره گرفته تا فیل». اما این روند ممکن است در یک نقطه قطع شود که همان طور که اشاره شد، از آن به مرحله نیروانا یاد می شود.

در سنت هندو به طور معمول گمان می رود هر بدن زنده با یک نفس چفت است که گاهی آن را آتمن و گاهی پوروشا می نامند. اما در ادویتا و دانائین همانی میان وجود الهی و نفس مورد تاکید قرار گرفته است؛ چنان که گویی همگی ما در یک خود متعالی شریکیم و جدا جدا دیدن خودها معلول دید یا ذهنیت محدود ماست. به این ترتیب در لایه زیرین یا تجربی حقیقت، ما با انبوهی از افراد دستخوش تناسخ و بی ثبات مواجه هستیم.

از سوی دیگر علاوه بر اتصالی که کارما بین زندگانی ها برقرار می کند، مرزها می توانند با پالایش آگاهی خود، زندگی پیشین را به یاد آورند. هندیان بر این باورند که پیشوایان روحانی دارای قدرت های فوق عادی ای مثل قدرت ارتباط ذهنی و ذهن خوانی هستند. براهینی که برای باززایی اقامه می شود، جز توسل به خاطراتی که گاه به شکل ناگهانی به ذهن شخص متبادر می شود، بیشتر مبتنی بر تجربه اند؛ به ویژه بر تجاربی مثل وقوع نبوغ در کودکان یا بازشناسی های به ظاهر فوق عادی.

تمایز یاقی و فانی، مهم ترین وجه تمایز هستی شناختی در سنت هندوست. به عنوان مثال نزد پیروان مکتب ادویتا، به طرز جالبی امر وهمی همان امر فانی تلقی می شود اما حتی دیگران هم که امور فانی را واقعیت دار می گیرند، تمایز یاد شده را بسیار اساسی می دانند و باید توجه داشت که این تمایز از تمایزهای رایج در فلسفه غربی که مبتنی بر شکاف معرفت شناختی سوژه/ابژه بوده، متفاوت است. در تفکر هندی آگاهی یا خرد، به عنوان امری همواره باقی، از دستگاه روانی - تنی شناسایی متمایز است؛ در نتیجه در این سنت، وجه تمایز میان ذهن و عین متفاوت است. علاوه بر این جغرافیای ذهنی هم متفاوت است؛ یعنی چیزی که بر اراده یا عقل منطبق شود نداریم.

در تفکر هندی، جهان مشتمل بر پراکنشی ماده و تعداد بی شماری نفس یا پوروشاست که گویی در ماده جای داده شده اند و از آنجا که موجود دچار تناسخ در نهاد خود قرین درد و رنج است، هدف هر نفس آزاد شدن از تجدید حیات و عالم طبیعی است. نفس فردی تنها از طریق فنون گوناگون تامل ورزیدن، به مشاهده تفاوت میان ذات خویش و ذات ماده لطیف و کثیف که عالم و موجود زنده را می سازد، نایل می آید.

ابدی روح است؛ یک وضعیت خلأگونه که رو به سوی عدم دارد؛ چراکه در آن میل و خواست به مرحله صفر رسیده و بی نیازی حاکم می شود. نیروانا وضعیتی است که در پی هماهنگی کامل نفس با طبیعت و خلوص روح در تمام ابعاد زندگی حاصل می شود؛ انسان به عنوان جزئی از طبیعت همواره رو به آن داشته و به روح حاکم بر طبیعت تاسی می کند. تعادل حاکم بر قوای طبیعی معیاری است که بر اساس آن می توان به تعادل درون دست یافت. همان گونه که طبیعت در اوج بی نیازی، قدرت و آرامش به موجودات زنده حیات، توانایی زیستن و امکان تکامل می بخشد، انسان هم باید با تسلط بر نفس و تمایلات ناشی از آن، قدرت شگرف درون را کشف کرده و با هماهنگ سازی آن با قدرت حاکم بر طبیعت، به تعادل، آرامش و بی نیازی دست یابد؛ از همین روست که در فلسفه هندی مفهوم «ایثار» جایگاه ویژه ای دارد. ایثار مشخصاً به عنوان «چشم پوشی کامل از تمایلات شخصی» تعریف شده است. این در واقع یک ایدئال زاهدانه است اما نه به معنای انکار اختیاری و شخصی جهان. پارسایی نهفته در این تعریف، گام به گام با فعالیت نوع دوستانه همراه بوده و از آن جدایی ناپذیر است. با وجود این، هدف حیات نه صرف جدایی و انفکاک، که جدایی همراه با خدمت است. فلسفه هندی مبلغ انکار نفس است، نه انکار جهان. در کتاب «گیتا» با تاکید بر ضرورت راهبری به زندگی مبتنی بر فعالیت مداوم، این خصلت مورد تایید قرار می گیرد؛ حتی اگر شخص از فعالیت خود هیچ ثبغ شخصی ای نبرد.

همان گونه که کریشنا می گوید «در ۳ جهان هیچ چیز که ارزش رنج و زحمت داشته باشد وجود ندارد؛ با این حال من همچنان می کوشم». انکار نفس و خدمت دارای هدفی مشترکند. در تفکر خدمت، روشی برای پرورش و تقویت انکار است و نمی توان به این مرحله رسید مگر با زندگی فعالانه بین مردم و وقف خود در راه آسایش و رفاه خلق بی هیچ چشمداشت و خواست شخصی. «مزیت این آموزه در هماهنگ سازی این قطب های متضاد است». می توان این امر را با پالودن خود از خودبنیادی و پالودن دیگران از انفعال و بی کنشی محقق ساخت. بنابراین می توان گفت مهم ترین اصل اخلاقی در تفکر هندی، از میان برداشتن نفس و تمایلات شخصی و از این راه، یکی شدن با جهان است. اما این مساله چندان آسان نخواهد بود؛ چرا که ریشه در مهم ترین و بزرگ ترین مانع درونی انسان، یعنی «جهل» دارد. اساساً علت دلپستگی به جهان جهل است. اینکه انسان به دنیا وابسته می شود و در نتیجه به رنج ناشی از زندگی تن در می دهد، ناشی از جهل او نسبت به واقعیت است. اگر انسان ماهیت زندگی این جهان و به ویژه نقص و ناپایداری اشیای عالم را بشناسد، هرگز به آن دل نخواهد بست و گرفتار تولدهای مکرر نخواهد شد؛ از این روست که جهل سرمنشا همه ناکامی ها و محنت های زندگی است.



فلسفه در هند تا قرن هفدهم میلادی به صورت زنده و پویا به حیات خود ادامه داد اما با تسلط انگلیسی ها بر شبه قاره هند از تولید اندیشه های نو بازماند و امروزه جز چند مکتب مانند ودانتا و یوگا، از مکتب های دیگر اثر چندانی باقی نمانده است.

